



خاطرات ملکه‌ی پهلوی

اشاره

چند تن از خوانندگان به چاپ مقاله‌های ارتشبد فریدون جم و سپهبد مبصر در شماره‌ی ۳۸ «نشریه‌ی داخلی حافظ» ایراد گرفته‌اند. ما، چاپ این نوشته‌ها را برای روشن شدن حقایق تاریخ معاصر سودمند می‌دانیم. با این همه همیشه نظرات مخالف را هم بازتاب می‌دهیم و به همین دلیل به نقل چند جمله از نامه‌ی آقای مهندس کیوس گوران از ساری کفایت می‌کنیم:

«حافظ را انتشار دهید که این خود به معنی حیات و حضور است و اگر بخواهد «داخلی» باشد و به شرح خاطرات تیمساران معظم شاهنشاهی که حتا به گاه نقل ایراد هم، به اشمئزاز برده‌گونه‌ی خود «شاهنشاه آریامهر ارواحنا فدا» از لب و لوجه‌شان نمی‌افتد، دامن به این شبهه می‌زند که مریدان داخلی اعلی‌حضرت، به سعی مشکور، نام و یادش را باقی می‌دارند! حافظ را حتا به صفحات سفید که گواه دل خونین ما خواهد بود، منتشر کنید؛ اما می‌آییدش به شرح مدح خود و خاطره‌داران میراث‌خواران هخامنشی!»

ما ضمن بازتاب این انتقاد، بر آنیم که فرصت‌دادن به نقل اظهارنظرها (ولو با آن اظهارنظرها مخالف باشیم)، بهتر از سانسور آن‌هاست. برای نمونه، کتابی در ایران با عنوان **خاطرات ملکه‌ی پهلوی** منتشر شده است. ارتشبد جم که در آن کتاب از او هم به عنوان داماد رضاشاه سخن رفته است، بر این کتاب نقدی نوشته و با خط خوش خویش آن را در اسفند ۱۳۸۵ از لندن به ما به تهران فرستاده است. ما چه‌گونه به این نقد جدی بی‌اعتنایی کنیم؟ باز هم داوری با خوانندگان است.

□ اخیراً در ایران کتابی چاپ و منتشر شده است به نام **خاطرات ملکه‌ی پهلوی**. چون من مدت ۸ سال در خانواده [ی سلطنتی پهلوی] زندگی کرده‌ام و بعد از آن هم با آن‌ها، بی‌ارتباط نبوده‌ام، بویژه با ملکه‌ی مادر که هر هفته یک روز برای ناهار به دیدار ایشان می‌رفتیم. در این دیدارها، آقایان دشتی، حجازی، مسعودی، خانم نصیری، اتابکی و دیگران دعوت می‌شدند. علی‌حضرت ملکه نسبت به من همان محبت و رفتار قبلی را داشتند و موقعی که به اسپانیا رفتم، اغلب تلفن

می‌فرمودند. از قول علی‌حضرت نوشته‌اند که من (فریدون) آن قدر دنبال زنان شوهردار و بی‌شوهر بوده‌ام که آخرالامر، والا حضرت شمس آن‌را غیرقابل تحمل دانسته و از من جدا شده‌اند. حقیقت این است که من با والا حضرت شمس فقط یک سال مرتبط بوده‌ام و پس از یک‌سال، والا حضرت شمس دل‌داده‌ی مهرداد پهلبد شدند و من دیگر ارتباط با ایشان را قطع کردم.

ولی هر شب برای شام در معیت والا حضرت شمس به دیدار اعلی‌حضرت رضاشاه پهلوی می‌رفتیم. چون اجازه‌ی جدایی کسب نکرده بودیم و نه والا حضرت و نه من می‌خواستیم باعث ناراحتی اعلی‌حضرت رضاشاه بشویم. در وقایع ۱۳۲۰ به دستور اعلی‌حضرت من خانواده را به اصفهان بردم و شرح آن را در **روزگار نو** مجله‌ی آقای شهباز (حسن) [کنا] نوشته‌ام.

موقعی که اعلی‌حضرت برای ترک ایران عازم بندرعباس شدند، والا حضرت شمس و من همراه ایشان بودیم، چون والا حضرت شمس اراده کرده بودند که همه‌جا همراه پدر خود باشند. در توقف کرمان من به عرض اعلی‌حضرت رسانیدم که فقط تا بندرعباس در رکاب ایشان خواهم بود و بعد به تهران برمی‌گردم. اعلی‌حضرت سرهنگ سیاه‌پوش فرمانده لشکر کرمان را احضار و فرمودند به اطلاع محمدرضاشاه برسانید که مایل‌اند من همراه ایشان باشم و برای من گذرنامه تهیه کرده، بفرستند.

در تهران گذرنامه حاضر کردند و با هواپیمای Tiger به فرسنگان فرستادند.

جریان برگشت به ایران از موریس پس از چند ماه [را] در **روزگار نو** نوشته‌ام. چون بالاخره دولت انگلیس موافقت کرد که اعلی‌حضرت به کانادا تشریف ببرند و قصد این بود که اعلی‌حضرت رضاشاه مدت یک ماه در افریقای جنوبی بمانند تا حرکت کشتی‌ها به شکل Convoy ترتیب داده شود. اعلی‌حضرت فرموده بودند که به هتل نخواهند رفت. محلی جهت اقامت موقت ایشان اجاره شود. که این کار را به عهده‌ی Pickwod Captain آجودان مخصوصی که برای اعلی‌حضرت معین شده بود، گذاردیم.

جریان سفر دریایی از کانال Mozambique را در **روزگار نو** نوشته‌ام

بهزاد کرمانشاهی و مولوی عربشاهی

۱- یدالله بهزاد کرمانشاهی از شاعران برجسته‌ی معاصر، زاده‌ی ۱۳۰۴ در کرمانشاه، لیسانسیه‌ی ادبیات از دانشگاه تهران و از شاگردان استاد جلال همایی و دکتر محمد معین، در اول فروردین ۱۳۸۶ از جهان درگذشت. ما پیش از این، نمونه‌ی شعر بهزاد را در صفحات شعر **ماهنامه‌ی حافظ** چاپ کرده‌ایم و هم شعری را از جلیل وفاکرمانشاهی برای او در صفحه‌ی ۱۱۸ ماهنامه‌ی شماره‌ی ۲۹ به چاپ سپردیم. باز نمونه‌ی دیگری از شعر بهزاد کرمانشاهی:

یدالله بهزاد کرمانشاهی

سیه‌روزگاری‌ست شوریده بخت

حدیث ورا گر بخوانی به کوه

دل کوه از غم شود لخت لخت

اینک یک رباعی اثر طبع کیومرث مهدوی

متخلص به خدیو در سوگ بهزاد:

پشت فلک از بار امانت خم شد

کرمانشه شعرخیز در ماتم شد

بهزاد که استاد سخن بود دریغ

از جمع سخنوران نامی کم شد

۲- روز ۲۷ فروردین ۱۳۸۶ یکمین سالگرد

درگذشت خویشاوند دانشمند و همکار فرزانه‌ی ما

استاد مهندس محمدعلی مولوی عربشاهی‌ست

که خوانندگان با مقالات ایشان و مواضع سیاسی

ایشان به شرح چاپ‌شده‌های ایشان در

ماهنامه‌ی حافظ آشنایند. به همین مناسبت

مجلس بزرگداشتی در سالن اجتماعات مرکز

دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی برگزار گردید که طی

آن آقای محمدکاظم بجنوردی، رییس

دایرة‌المعارف مذکور طی سخنانی به تجلیل از این

هم‌سنگر سیاسی و فرهنگی خود پرداخت. این

جلسه با سخنرانی خطیب دانشمند آقای حمیدزاده

پایان یافت. به همین مناسبت، مراسم دیگری هم

از سوی خانواده‌ی استاد مولوی عربشاهی در

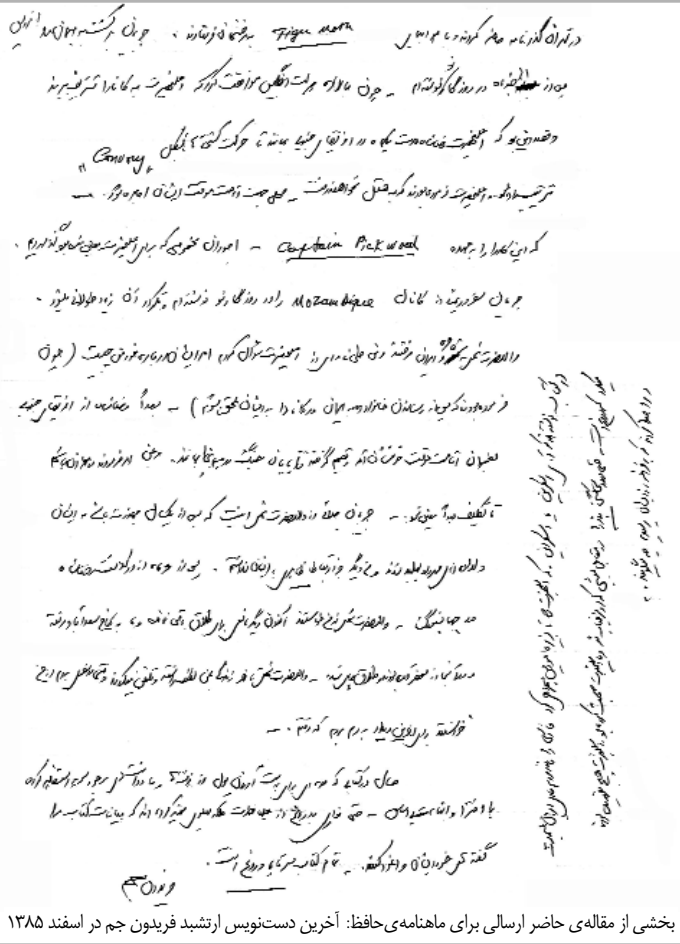
خانه‌ی آن مرحوم تشکیل شد که نویسنده در آن

مجلس به ذکر فضائل و مکارم آن بزرگوار

پرداخت. تواضع علمی و سعی صدر مولوی

موجب شد که وی مجهول‌القدر و ناشناخته بماند.

ح.ا.



و تکرار آن زیاد طولانی می‌شود. والا حضرت شمس به قاهره و ایران رفتند و من طی نامه‌ی از اعلی حضرت سوال کردم امر ایشان درباره‌ی خود من چیست؟ (چون فرموده بودند که پس از رساندن خانواده به ایران در کانادا به ایشان ملحق شوم) بعداً رضاشاه از افریقای جنوبی به عنوان اقامت موقت خوش‌شان آمد و تصمیم گرفتند تا پایان جنگ در همان‌جا بمانند. و به من امر فرمودند در همان‌جا باشم تا تکلیف بعداً معین شود.

جریان جدایی از والا حضرت شمس این است که پس از یک‌سال مزاجت با من، ایشان دل‌داده‌ی آقای مهرداد پهلبد شدند و من دیگر جز ارتباط ظاهری با ایشان نداشتم. پس از ۶ ماه از درگذشت رضاشاه در ژوهانسبورگ، والا حضرت شمس از من خواستند اکنون دیگر مانعی برای طلاق باقی نمانده و به کاخ سعدآباد رفته و در آن‌جا از محضر آمده بودند و طلاق جاری شد. والا حضرت شمس تا آخر زندگی به من لطف داشتند و تلفن می‌کردند و حتی در سفری به رم از من خواستند برای آخرین دیدار به رم بروم که رفتم.

حال در کتابی که عده‌ی برای به دست آوردن... از نوشته‌ها و یادداشت‌های موجود سوءاستفاده کرده با... [یک کلمه که عنوان کیفری دارد، حذف شد.] و اتهامات بی‌اساس، حتا نواری به دروغ از علیاحضرت ملکه‌ی پهلوی تهیه کرده‌اند که بیانات کتاب را گفته‌های خود ایشان وانمود کنند. تمام کتاب سر تا پا دروغ است.

در کتاب نوشته‌اند که آقای اسکرین یا اسکراین که اعلی حضرت را تا جزیره‌ی موریس همراهی کرد، فارسی را مانند مردم عادی ایران صحبت می‌کرد که دروغ است. حتا در... کشتی «بندرا» در مقابل بمبئی که او شرفیاب شد و با اعلی حضرت صحبت کرده بود، اعلی حضرت هیچ نفهمیده بودند و مرا صدا کردند که به فرانسه از ایشان پرسیدم چه می‌گویند؟ ■